

معرفی و نقد کتاب

آذربایجان و شاهنامه؛

پاسخ به یک ضرورت ملی

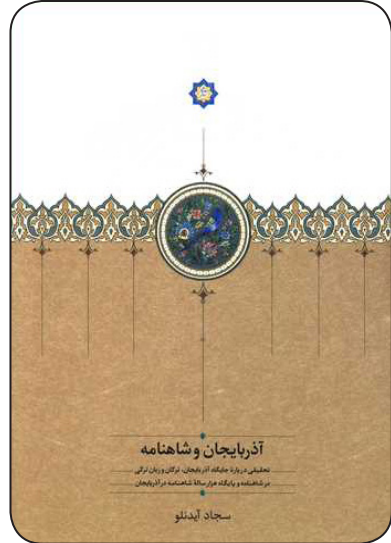
محمد جعفری (قنواتی)

عضو شورای عالی علمی دایرةالمعارف بزرگ اسلامی



طی سه چهار دههٔ اخیر در کنار رشد کمی و کیفی شاهنامه‌پژوهی در ایران، شاهد رشد فردوسی‌ستیزی و شاهنامه‌ستیزی نیز بوده‌ایم. گرایش اخیر ابعاد مختلفی دارد. بخشی از آن ناظر بر این مدعاست که گویا شاهنامه اثری نژادپرستانه و شوونیستی است. در این میان برخی منتقدان آذربایجانی در قیاس با سایر مناطق مقالات بیش‌تری، به‌ویژه در نشریات محلی، با هدف «نقد شوونیسم موجود» در شاهنامه منتشر کرده‌اند. این در حالی است که طی هزار سالی که از سرودن شاهنامه می‌گذرد نخبگان آذربایجانی بیش‌ترین انس و الفت را با شاهنامه داشته‌اند.

این آثار طی سال‌های اخیر و با گسترش وسایل ارتباط گروهی، از جمله اینترنت و فضای مجازی، روز به روز بیش‌تر شده و گاه از چارچوب گفت‌وگوهای علمی خارج شده است. با توجه به این گونه مقالات از مدتی پیش ضرورت پاسخی علمی و دقیق به این موارد



آذربایجان و شاهنامه

سجاد آیدیلو

بنیاد موقوفات افشار و سخن، ۱۳۹۹

؟؟ صفحه، ۱۵۰۰۰۰ تومان

احساس می‌شد. کتاب آذربایجان و شاهنامه، اثر دکتر سجاد آیدنلو، شاهنامه‌شناس نامدار ایرانی، در پاسخ به این ضرورت ملی تألیف، تدوین و منتشر شده است. خوشبختانه کسی به این ضرورت پاسخ گفته است که از مناسب‌ترین و ذیصلاح‌ترین پژوهشگران در این حوزه است. زیرا از یک سو خود زاده و ساکن آذربایجان است و به آذربایجانی بودن خود افتخار می‌کند و از سوی دیگر احاطه‌ای کم‌نظیر بر شاهنامه دارد.

دکتر آیدنلو پیش از آغاز موضوع اصلی کتاب یادداشت بسیار دلنشین و در عین حال پرمعنایی نوشته است. وی ضمن نام‌بردن از برخی دانشمندان فقید آذربایجانی و گرمی‌داشت یاد و خاطره آن‌ها، «با نهایت مهر و احترام» کتاب خود را به «همه آذربایجانیان فرهیخته‌ای تقدیم» کرده است که «هم زبان و ادبیات ملی - میهنی خویش، فارسی، را عزیز می‌شمارند و می‌خوانند و هم زبان و ادبیات مادری - محلی خود ترکی آذربایجانی را».

همین موضوع نشان‌دهنده درک عمیق نویسنده کتاب از جایگاه زبان و هویت ملی از یک سو و زبان مادری و هویت محلی از سوی دیگر است. او به درستی این دو را در مقابل هم قرار نمی‌دهد بلکه هریک را در جایگاه خود عزیز و ارجمند می‌داند.

اصل اساسی حاکم بر کتاب، باور عمیق به گفت‌وگوی عملی در زمینه‌های مورد اختلاف است. در نوشته حاضر ضمن بررسی فصل‌های مختلف کتاب، آنچه به ذهن نگارنده می‌رسد نیز طرح می‌گردد، تا چنان‌چه نویسنده دانشمند کتاب مصلحت بدانند برای تقویت کتاب در چاپ‌های بعدی مورد استفاده ایشان قرار گیرد.

کتاب شامل یک مقدمه و هفت فصل است که در این میان فصل‌های پنج و هفت اهمیتی ویژه دارند. از این رو تأمل بیش‌تری روی آن‌ها صورت می‌گیرد. مقدمه کتاب شرح ضرورت تدوین و تألیف کتاب است و این‌که پژوهش آن طی هیجده سال و به تدریج گردآوری شده است. در ادامه نیز معرفی کوتاهی از فصل‌های مختلف کتاب به عمل آمده است.

فصل اول به آذربایجان و جایگاه آن در شاهنامه اختصاص دارد. نویسنده پس از بررسی حوادث مربوط به آذربایجان در شاهنامه به درستی می‌نویسد:

«آذربایجان و نواحی مرتبط با آن در شاهنامه از دوره داستانی (حماسی - اساطیری) تا پایان بخش اصطلاحاً تاریخی حماسه فردوسی همیشه بخش مهمی از ایران زمین است و مردمان آن نیز ایرانی و یار و همراه دیگر ایرانیان در رویدادهای مختلف هستند» (ص ۶۸). سپس بر تعدادی از این وجوه تأکید می‌کند و آن‌ها را شرح می‌دهد. مانند: آذربایجان محل وقوع بعضی حوادث مهم و سرنوشت‌ساز داستانی یا تاریخی شاهنامه است مانند: آزمون تعیین جانشینی کاووس، کشته‌شدن افراسیاب و نبرد خسرو پرویز و بهرام چوبینه.

- آتشکده مهم آذرگشسب، که آتشکده پادشاهی است، در آذربایجان قرار دارد.
 - آذربایجان یکی از چهار اقلیم اصلی ایران در دوره انوشیروان است.
 نویسنده سرانجام با نقل این بیت زیبا:
 همی تاز تا آذربادگان به جای بزرگان و آزادگان

به‌درستی تأکید می‌کند که این بیت از بهترین و زیباترین ابیات ستایش آذربایجان و مردمانش در سراسر ادب فارسی است و گواه روشنی بر بطلان خرده‌گیری‌های ناصواب گروهی است که بدون خواندن شاهنامه، این کتاب و سراینده حکیم آن را به نادرست مخالف آذربایجان و آذربایجانیان معرفی می‌کنند (ص ۶۹).

فصل دوم به ترکان در شاهنامه اختصاص دارد. نویسنده در این فصل ضمن توضیح واژه ترک در شاهنامه چگونگی هم‌معنا شدن ترک و تورانی در بخش به اصطلاح اساطیری حماسی بررسی می‌کند.

وی به‌درستی می‌نویسد که تورانیان در شاهنامه هم‌نژاد و به اصطلاح عموزاده ایرانیان هستند و مهم‌ترین گواه این موضع نام‌های بیش‌تر شخصیت‌های تورانی است که ریشه در زبان‌های ایرانی دارد مانند ارجاسب، اغریث، افراسیاب، پیران، پشنگ و جز این‌ها.

و سپس به بررسی واژه ترک در بخش موسوم به تاریخی شاهنامه می‌پردازد و می‌نویسد در این بخش «ترک» عموماً معادل «تورانی» نیست و اغلب به همان معنای اصلی و معروف قوم ترک و همسایگان مرزهای شرقی و شمال شرقی ایران به‌کاررفته است (ص ۸۸).

در ادامه به ویژگی‌های شخصیتی ترکان و تورانیان در شاهنامه می‌پردازد مانند: خداپرستی، دلاوری، وفاداری، وجود شخصیت‌های نیک و خردمند همچون اعریرث و پیران. وی همه این موارد را با استناد و نقل بیت‌هایی از شاهنامه شرح می‌دهد. ابیات مورد استناد نویسنده به‌ویژه برای اشخاصی که با شاهنامه آشنایی عمیق ندارند، بیش‌تر جالب توجه خواهد بود. برای نمونه در میهن‌دوستی ترکان این بیت‌ها را از زبان افراسیاب نقل می‌کند:

زبهر بر و بوم و فرزند خویش زن و کودک خرد و اروند خویش
 همه سر به سر تن به کشتن دهیم به آید که گیتی به دشمن دهیم (ص ۱۱۵)

بیت دوم را که سرشار از زیبایی و میهن‌دوستی است امروزه بسیاری از ایرانیان، بی‌توجه به چگونگی کاربرد آن در شاهنامه، بر زبان می‌آورند.

درباره ویژگی وفاداری و پیمان‌نگه‌داشتن ترکان در شاهنامه نیز ابیاتی نقل می‌کند که بسیار قابل

تأمل است. هنگامی که بهرام چوبینه به ترکستان پناه می‌برد، خسرو پرویز طی نامه‌ای به خاقان از وی می‌خواهد که بهرام را با غل و زنجیر به ایران بفرستد. خاقان ضمن مخالفت با خسرو، جوانمردانه و به قول نویسنده «سرافرازنه» پاسخ می‌دهد:

نیسم تا بدم مرد پیمان شکن تو با من چنین داستان‌ها مزین (ص ۱۱۶)

اگر این را با آنچه در گرشاسب‌نامه آمده است یا با این بیت نظامی:
ترکی صفت وفای ما نیست ترکانه سخن سزای ما نیست

مقایسه کنیم، از یکسو اهمیت دور بودن حکیم فردوسی از تعصب روشن می‌شود و از سوی دیگر عدم آشنایی برخی فردوسی‌ستیزان با دقایق و ظرایف شاهنامه تأیید می‌شود.

نکته دیگری که در همین بخش نویسنده آن را شرح داده، گرفتن انتقام آخرین پادشاه ساسانی است. نویسنده ضمن شرح ماجرا و با نقل بیت‌هایی از شاهنامه چنین نتیجه می‌گیرد: «این موضوع توجه ناشده‌ای است که ترکان در آخرین حضور خویش در شاهنامه خونخواه آخرین پادشاه ایران پیش از اسلام هستند و مرزبان ایرانی را که به شاه و کشور خویش خیانت کرده است به ناگوارترین حالت مجازات می‌کنند تا مایه عبرت خائنان شاه‌کُش باشد» (ص ۱۲۰-۱۲۱).

همین جا می‌توان این نکته را نیز اضافه کرد که در برخی طومارهای نقالی هنگامی که آذربیزین برای خونخواهی پدرش با بهمن ستمگر مشغول مبارزه است نواده افراسیاب با لشکری فراوان به کمک وی می‌شتابد و از قضا در دفاع از نوادگان رستم جان می‌بازد.

نویسنده در ادامه به بررسی ابیاتی می‌پردازد که متضمن نکوهش ترکان است. ابیاتی که برخی اشخاص با استناد به آن‌ها فردوسی را نژادپرست می‌نامند. او ضمن نقل چنین بیت‌هایی در عین حال بیت‌هایی را که از زبان ترکان و تورانیان یا دیگران در نکوهش ایرانیان است نیز نقل می‌کند و به درستی می‌نویسد که این از ضروریات امر داستان‌پردازی است. آیدنلو ضمن نقل شعرهای اخیر اضافه می‌کند اگر این نوع صفات و بیت‌های منفی در شاهنامه فقط برای ترکان یا اعراب به کار رفته بود حق به جانب منتقدان بود. اما نمونه‌هایی همانند و گزنده‌تر علیه ایران و ایرانی جای تردیدی باقی نمی‌گذارد و برعکس بی‌تعصبی فردوسی را نشان می‌دهد (ص ۱۲۶).

اتفاقاً همان‌گونه که نویسنده کتاب نقل کرده است تندرین و تلخ‌ترین و گزنده‌ترین نکوهش درباره ایرانیان و از زبان مهرباب کابلی که عرب‌تبار است به کار رفته است:

گر از دشت قحطان سگ مارگیر شود مغ بیایدش کشتن به تیر

باید پرسید آیا واقعاً اگر شاعری نژادپرست باشد در منظومه خود چنین شعری را درباره هم‌تباران خویش نقل می‌کند. نویسنده به درستی تأکید می‌کند این بیت تندترین و تحقیرآمیزترین سخنی است که در شاهنامه درباره مردم یک کشور به کار رفته است که مشابه آن درباره توریان، ترکان، اعراب و هیچ‌یک از اقوام دیگر دیده نمی‌شود. اگر تنها همین بیت در خواریداشت ایرانیان در سراسر شاهنامه وجود داشت برای اثبات نژادپرست نبودن و بی‌تعصبی فردوسی کافی بود (ص ۱۳۳). نویسنده کتاب نمونه‌ها و مصداق‌های فراوانی از قول ترکان، هندیان و دیگران درباره ایرانیان نقل کرده است که چون تحقیرآمیزترین آن‌ها آورده شد از نقل بقیه در می‌گذرم.

نویسنده در پایان این بخش بر نکته‌ای اساسی تأکید می‌کند که بسیاری از منتقدان آذربایجانی نادیده می‌گیرند: ترکان و توریان در هر دو بخش حماسی - اساطیری و تاریخی شاهنامه هیچ نسبتی با آذربایجان و آذربایجانیان ندارند (ص ۱۴۴)؛ تأکید از ماست. این تأکید از آن رو ضروری است که برخی اشخاص در نقل این گفته، بخش روشن مذکور را حذف می‌کنند).

بخش چهارم کتاب به بررسی جایگاه آذربایجان در روایت‌های ملی - پهلوانی خارج از شاهنامه اختصاص دارد. نویسنده با بررسی کتاب‌های مختلف داستانی مانند اسکندرنامه‌ها، داراب‌نامه، فیروزشاه‌نامه و کتاب‌های تاریخی و نیز متون پهلوی موضوع این فصل را سامان داده است و در پایان نکات مهمی از این بررسی را ذکر کرده است که به چند مورد آن بسنده می‌شود: آذربایجان خاستگاه و سرزمین اساطیری و نخستین ایرانیان است و همواره بخشی از این سرزمین بوده است؛ بزرگ‌ترین، کهن‌ترین و مشهورترین جشن ملی ایرانیان، نوروز، در آذربایجان پایه‌گذاری شده است؛ نام و بنای بعضی روستاها و شهرهای آذربایجان با کسان حماسی - اساطیری پیوند یافته است (ص ۱۱۹). با توجه به این‌که این مبحث مکمل فصل اول کتاب است، بهتر بود که در فصل دوم کتاب قرار می‌گرفت و فصل‌های دوم و سوم کنونی به ترتیب در فصل‌های سوم و چهارم می‌آمدند.

مهم‌ترین و مشروح‌ترین بخش کتاب فصل پنجم آن، شاهنامه در آذربایجان، است. مطالب اصلی این فصل را شرح بازتاب شاهنامه، شخصیت‌های آن، داستان‌هایش و نیز هنرهای مرتبط با آن، نقالی و شاهنامه‌خوانی، در گوشه کنار آذربایجان تشکیل می‌دهد. براساس اسناد موجود آذربایجان از نخستین مناطق ایران است که بازتاب داستان‌های شاهنامه را در آن می‌توان نشان داد. در دیوان قطران تبریزی اشعاری هست که کاملاً مشخص است که از شاهنامه اخذ شده‌اند مانند:

همیشه همی گفت پور رستم آن سهراب	چو سوی ایران آورد لشکر توران
که من پسر بوم و رستمم پدر باشد	دگر چه باشد دیهیم‌دار در کیهان

همان گونه که نویسنده کتاب تأکید کرده است بیت دوم دقیقاً از این بیت شاهنامه گرفته شده است:

جو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی یکی تاجور

براساس پژوهش مؤلف محترم کتاب این بیت میانه سال‌های ۴۲۰-۴۳۰ ق سروده شده است. یعنی دست بالا سی سال پس از ویرایش دوم شاهنامه نسخه‌ای از آن در اختیار قطران بوده است. این در حالی است که حتی سال‌ها پس از این تاریخ در بسیاری از آثار مهم فارسی که در نقاط دیگر تالیف شده‌اند بازتابی از اشعار شاهنامه را شاهد نیستیم. حتی در کتاب‌هایی که علی‌القاعده باید استناد به نمونه‌هایی از شعر فردوسی می‌شد مانند: ترجمان البلاغه و نیز حدائق السحر. این نکته برای موضوع شاهنامه‌پژوهی بسیار اهمیت دارد. مؤلف به جز این دو بیت چهل بیت دیگر از دیوان قطران استخراج و نقل کرده که همه اشارات شاهنامه‌ای دارند. این موضوع مؤید انس فراوان و تأثیرپذیری قطران از شاهنامه است. مؤلف پس از آن ۳۹ شاعر و نویسنده دیگر آذربایجانی را که در آثار خود به شاهنامه توجه کرده‌اند، با ذکر نمونه‌هایی از آثارشان، معرفی کرده است. این کسان شامل یک دوره تاریخی تقریباً هزار ساله می‌شوند، یعنی از قرن پنجم قمری تا دوره معاصر. البته در دوره معاصر شاهنامه‌شناسان را نیز باید به این تعداد اضافه کرد. به عبارت دیگر از زمان سرایش شاهنامه تا امروز شاهنامه یکی از آثار مورد توجه نخبگان آذربایجان بوده است.

همه این شاعران و نویسندگان با احترامی ویژه از فردوسی و شاهنامه یاد کرده‌اند. از جمله این شاعران و اندیشمندان می‌توان به این‌ها اشاره کرد: شیخ اشراق (احیاکننده حکمت باستان ایران)، شمس‌الدین سجاسی مؤلف فرائد السلوک، وراوینی مؤلف مرزبان‌نامه، عارف اردبیلی، ادهم خلخالی، صائب تبریزی، عتیقی تبریزی، زین‌العابدین مراغه‌ای، شهریار و حسین منزوی. در این زمینه به‌ویژه باید به سخنان و اشعار آن گروه از شاعران آذربایجانی اشاره کرد که به زبان ترکی آذربایجانی شعر سروده‌اند و طی اشعار خود ضمن ستایش پهلوانان و پادشاهان ایرانی شاهنامه به نکوهش افراسیاب و تورانیان پرداخته‌اند. برای نمونه مجذوب تبریزی، شاعر سده ۱۱ قمری، در یکی از اشعار خود چنین می‌گوید: دشمن تو اگر کوه هم باشد نمی‌تواند در برابر گرد لشکرت بایستد، همچنان که افراسیب تاب گرز رستم را ندارد.

وی در بیتی دیگر نیز این‌گونه از رستم ستایش می‌کند: اگر پورپشنگ نامی برای مدعی وانهاد رستم زال برای ما جرأت به میراث گذاشته است (ص ۳۴۸). مسیحی تبریزی، شاعر سده ۱۰ قمری نیز ممدوح خود را این‌گونه ستایش می‌کند: همیشه بر سرت تاج کاوس و بر میانت کمر کیخسرو باد (ص ۳۶۰)

نویسنده کتاب با تلاش و پشتکاری کم‌نظیر نه فقط دیوان‌های شاعران بلکه سفینه‌ها، جنگ‌ها و تذکره‌های مختلف را جست‌وجو کرده و نمونه‌های موردنیاز خود را استخراج و به آن‌ها استناد کرده

است. همین تلاش باعث شده است که وی بتواند صدها نمونه بیت با تلمیحات شاهنامه‌ای از شاعران آذربایجانی در کتاب خود شاهد مثال بیاورد. این مصداق‌ها، به‌ویژه آن گروه شعرهایی که در نکوهش افراسیاب هستند همه مؤید این سخن اساسی مؤلف اندیشمند کتاب است که تورانیان و ترکان شاهنامه هیچ ارتباطی و نسبتی با آذربایجان و آذربایجانیان ندارند. اکنون پرسش این است در مقابل این همه تلمیحات شاهنامه‌ای چرا در این اشعار تلمیحاتی به منظومهٔ دده قورقوت وجود ندارد؟ در ادامهٔ این فصل مؤلف، به نسخه‌ها و چاپ‌های شاهنامه در آذربایجان پرداخته است. از میان نسخه‌های شاهنامه تعدادی در آذربایجان کنابت شده و تعدادی نیز اگرچه در مناطقی دیگر نوشته شده اما کاتب آن‌ها آذربایجانی بوده است. دکتر آیدنلو، تا اندازه‌ای که منابع اجازه می‌دهند، این نسخه‌ها را معرفی کرده است. او پس از آن ترجمه‌های ترکی شاهنامه را معرفی کرده است. براساس این پژوهش نخستین ترجمه شاهنامه به زبان ترکی در سال ۸۴۵ انجام گرفته است. ترجمهٔ دیگر در اوایل سده ۱۰ قمری در مصر صورت گرفته است. نکتهٔ با اهمیت در ترجمه اخیر این است که وقتی پادشاه مصر، که تباری چرکسی دارد، از مترجم می‌خواهد شاهنامه را به ترکی درآورد، مترجم که شریفی نام دارد چنین پاسخ می‌دهد: «شریفی کی آن مکان و جایگاه دارد که کلام فردوسی بر زبانش جاری باشد» (ص ۳۷۹).

افزون بر این دو ترجمه، مؤلف کتاب ترجمه‌های دیگر را نیز معرفی کرده است (ص ۳۷۹-۳۸۲).

پیش از پرداختن به بازتاب شاهنامه در فولکلور آذربایجان باید به چند نکتهٔ با اهمیت دیگر اشاره کرد: نخستین تلاش برای تصحیح شاهنامه، در آذربایجان به دست حمدالله مستوفی در سدهٔ ۸ قمری انجام گرفته است؛ کار نخستین شاهنامهٔ پرتصویر در تبریز و در سدهٔ ۸ صورت گرفته است؛ تصویرگری نخستین چاپ سنگی شاهنامه کار یکی از هنرمندان آذربایجانی یعنی میرزاعلی خوبی است؛ نفیس‌ترین نسخهٔ مصور شاهنامه در دورهٔ صفوی در تبریز تولید شده و به شاهنامهٔ شاه طهماسبی موسوم است (ص ۳۶۶-۳۷۷).

نویسنده پس از آن به شاهنامه‌خوانی و نقالی در آذربایجان پرداخته و رواج این دو هنر را تا سال‌های پنجاه شمسی سدهٔ اخیر در این منطقه نشان داده است. وی در این بخش طوماری به زبان ترکی را معرفی می‌کند که می‌توان آن را فعلاً کهن‌ترین طومار نقالی شاهنامه به‌شمار آورد. کهن‌ترین طومار تاکنون شناخته شده به زبان فارسی در تاریخ ۱۱۳۵ کتابت شده است که آن را خود دکتر آیدنلو تصحیح کرده است. طومار ترکی مذکور در عین حال از لحاظ گسترهٔ داستانی جامع‌ترین طوماری است که تاکنون شناخته شده است (ص ۳۹۴-۳۱۰).

در کنار معرفی این طومار، ایشان به ترجمه و انتشار رستم‌نامه به ترکی نیز اشاره کرده‌اند. رستم‌نامه در اصل نوعی طومار نقالی فشرده است. که از تولد رستم تا مرگ افراسیاب در آن روایت شده است. ترجمهٔ ترکی آن در تبریز چاپ و منتشر شده است (ص ۴۰۹). براساس گزارشی که در سال‌های ۱۳۵۰ ش برای مرحوم انجوی

فرستاده شده این کتاب را مردم آذربایجان در شب نشینی‌های خود می‌خوانده‌اند.^۲

از حوزه‌های مهم دیگر شاهنامه در آذربایجان رواج روایت‌های شفاهی درباره فردوسی و شخصیت‌های شاهنامه در میان مردم است. این داستان‌ها را به طور کلی به دو دسته می‌توان تقسیم کرد برخی از آن‌ها در اصل روایتی شفاهی اما برگرفته از داستان‌های شاهنامه هستند و برخی دیگر داستان‌هایی هستند که خود مردم در طول سده‌های پس از تألیف شاهنامه درباره فردوسی یا شخصیت‌های شاهنامه ساخته و پرداخته‌اند. از هر دو گروه داستان‌ها در سراسر ایران روایت‌های فراوانی رایج است. استاد سیدابوالقاسم انجوی در یک فراخوان عمومی طی سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ از طریق همکارانش در شهرهای مختلف ایران تعداد فراوانی از این گونه روایت‌ها را گردآوری کرد. استاد بخش اصلی این روایت‌ها را در پیش از انقلاب در سه جلد و با عنوان‌های مختلف منتشر کرد. پس از انقلاب این سه جلد با عنوان فردوسی‌نامه ابتدا در سال ۱۳۶۳ و سپس در سال ۱۳۶۹ تجدید چاپ شد. در آذربایجان نیز همچون سایر مناطق داستان‌هایی از این گونه میان مردم رایج است که بخشی از آن‌ها را همکاران استاد انجوی ثبت و برای وی ارسال کرده بودند. در فردوسی‌نامه مهم‌ترین این روایت‌ها منتشر شده‌اند. دکتر آیدنلو این روایت‌ها را به همراه توضیحات ضروری در کتاب خود نقل کرده است. افزون بر آن‌چه در فردوسی‌نامه آمده روایت‌های دیگری نیز از آذربایجان در اسناد شادروان استاد انجوی وجود دارد که نگارنده این سطور آن‌ها را دیده و مطالعه کرده است. این روایت‌ها و نیز رواج نقالی و وجود طومار نقالی مؤید این نکته مهم است که شاهنامه افزون بر این که عمیقاً مورد توجه نخبگان آذربایجانی بوده در میان عامه مردم نیز رواج داشته است.

موضوع مهم دیگری که در همین ارتباط نویسنده بررسی و شرح کرده، بن‌مایه‌ها، عناصر و اشخاص شاهنامه‌ای در افسانه‌های رایج در آذربایجان است. وی همچون سایر بخش‌های کتاب منابع موجود را بررسی و این گونه بن‌مایه‌ها را استخراج و در کتاب شرح و توضیح داده و مصداق آن‌ها را در شاهنامه نشان داده است. در این زمینه به‌ویژه به تأثیرات شاهنامه بر داستان کوراغلو اشاره کرد که نویسنده بیش از چهار صفحه کتاب را به آن اختصاص داده است. پس از آن بن‌مایه‌های دیگری را نیز نقل کرده است که از جمله می‌توان به این‌ها اشاره کرد: سیمرغ و یاری کردن قهرمان داستان؛ دادن انگشتر یا بازوبند به همسر باردار برای شناسایی فرزند در راه؛ و رویدن گل یا گیاه از خون قهرمان. افزون بر مواردی که نویسنده دانشمند کتاب نقل کرده است می‌توان این موارد را نیز اشاره کرد:

- افسانه کره اسب دریایی (تیپ ۳۱۴ فهرست آرنه / تامپسون): این افسانه از دو بخش تشکیل شده است. بخش دوم کاملاً براساس روایت گشتاسب و کتابی ساخته است.^۳ از این افسانه روایت‌های فراوانی در نقاط مختلف ایران و از جمله در آذربایجان ثبت شده است. نکته جالب توجه این‌که جزئیات برخی روایت‌های آذربایجانی شباهتی تام با روایت‌های این افسانه در مناطق دیگر ایران دارد.^۴

- درباره بن‌مایهٔ سیمرخ و دادن پر خود به قهرمان افسانه افزون به روایت‌های نقل شده در کتاب، دو روایت آذربایجانی دیگر استاد انجوی ثبت کرده و یک روایت نیز میکایل رسول‌زاده منتشر کرده است.^۵ در این مورد نیز آنچه در روایت‌های آذربایجانی آمده است کم و بیش شبیه روایت‌های سایر مناطق ایران است.

- از بن‌مایه انگشتر یا بازوبند به‌عنوان نشانه، روایت دیگری از اورمیه ثبت شده است که شاه‌عباس بازوبندی به همسر خود می‌دهد و او بعدها به بازوی پسرش می‌بندد. همین بازوبند سبب شناسایی وی می‌شود.^۶

- در روایتی از افسانهٔ زن متهم میرا از گناه (تیپ ۷۰۷ آرنه / تامپسون) که در ماه نشان زنجان ثبت شده، آمده است: «چنان‌که شاعر علیه الرحمه می‌گوید: نوش دارو که پس از مرگ به سهراب دهند / عقل داند که بدان زنده نگردد سهراب^۷».

فصل ششم کتاب به معرفی شاهنامه‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان آذربایجانی اختصاص دارد که طی آن چهار نسل از این پژوهشگران را معرفی کرده است. از جمله پژوهشگرانی که معرفی شده‌اند می‌توان این استادان را نام برد: سیدحسن تقی‌زاده، صادق رضازاده شفق، عباس زریاب‌خویی، محمدمین ریاحی، منوچهر مرتضوی، بهمن سرکاراتی، جعفر شعار، حسن انوری و سرانجام نویسندهٔ کتاب، سجاد آیدنلو. مطالعهٔ این بخش نشان می‌دهد که نخستین مقالات علمی را دربارهٔ فردوسی و شاهنامه در میان استادان و پژوهشگران ایرانی، یک دانشمند آذربایجانی یعنی سیدحسن تقی‌زاده نوشته است. همچنین مشخص می‌شود که نخستین فرهنگ شاهنامه در دورهٔ معاصر تألیف یکی دیگر از استادان آذربایجانی، صادق رضازاده شفق، است. در مجموع هم‌نوا با مؤلف دانشمند کتاب باید گفت که بخشی از مهم‌ترین، بهترین، ماندگارترین، محققانه‌ترین و تأثیرگذارترین کتاب‌ها و مقالات حوزهٔ شاهنامه‌پژوهی به قلم پژوهشگران آذربایجانی پدید آمده است. از این رو آذربایجان و آذربایجانیان در کارنامهٔ فردوسی‌شناسی سهم و تأثیر بسیار بزرگ و بارزی دارند (ص ۴۶۵). خوشبختانه امروز نیز منطقهٔ آذربایجان در حوزهٔ شاهنامه‌پژوهی و شاهنامه‌شناسی نقشی پیشرو و پیشاهنگ دارد. حضور مؤلف دانشمند کتاب، دکتر آیدنلو، در این حوزه با کارنامه‌ای درخشان مؤید این موضوع است.

نویسنده در بخش پایانی کتاب به طرح دقیق انتقادات و نظریات منتقدان آذربایجانی شاهنامه و فردوسی و پاسخ به آن‌ها می‌پردازد. وی در ابتدا به رویه‌ای منفی در میان پژوهشگران ایرانی اشاره و سپس آن را نقد می‌کند. براساس این رویه برخی از دیدگاه‌ها، مقالات و کتاب‌ها به سبب بی‌ارزش بودن و پیش‌گیری از معروف بودن بررسی و نقد نمی‌شوند. آیدنلو در نقد این رویه می‌نویسد: این‌گونه کتاب‌ها و دیدگاه‌ها نیز با روشی علمی و مستند و به‌دور از هیجان و تعصب باید نقد شوند «تا مبادا سکوت صاحب‌نظران از یک سو و نشر و تبلیغ این نظریات در رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی از سوی

دیگر موجب تثبیت بعضی انگاره‌های غیرعلمی درباره تاریخ و ادبیات ایران شود» (ص ۵۵۱-۵۵۲). تجارب گذشته مؤید این سخن علمی و اندیشمندانه اوست. با همین اعتقاد وی بخشی از کتاب را، که قریب ۱۲۰ صفحه را شامل می‌شود به این موضوع اختصاص داده است. آنچه بیش و پیش از هر چیز در این بخش به چشم می‌خورد خون‌سردی علمی و مراعات ادب حاکم بر نوشته‌های اوست. وی حتی زمانی که برخی منتقدان از شدت شاهنامه‌ستیزی الفاظ رکیک و اهانت‌آمیز را در نوشته‌های خود به کار برده‌اند، هم‌چنان با خون‌سردی پاسخ می‌دهد و دست بالا می‌نویسد ایشان دچار هیجان گردیده و نباید چنین واژه‌هایی را به کار می‌بردند.

بی‌هیچ گمانی افزون بر سجایای اخلاقی والای مؤلف یکی از عوامل این خون‌سردی تسلط و احاطه علمی او بر موضوع گفت‌وگو و نقد است. نویسنده تا جایی که مقدور بوده همه انتقادات را، چه آن‌هایی که به صورت کتاب چاپ شده‌اند، و چه مقالاتی که در نشریات محلی نشر یافته و چه آثاری که در فضای مجازی منتشر شده‌اند، جمع‌آوری کرده و سپس در ۷۶ بند آن‌ها را طرح و سپس پاسخ داده است. وی ابتدا به طور مستقیم گفتار منتقدان را نقل می‌کند و سپس به آن‌ها پاسخ می‌دهد. آنچه در این انتقادات جلب توجه می‌کند استناد به شعرهای الحاقی است. گاه به شعرهایی استناد شده است که در نامعتبرترین چاپ‌های شاهنامه نیز دیده نمی‌شوند (برای نمونه نک. ص ۵۵۹ کتاب). برخی از این بیت‌ها اخیراً ساخته و پرداخته شده و فقط در فضای مجازی منتشر شده‌اند، مانند: عرب هرکه باشد... (ص ۵۵۷). این بیت از یک قطعه ۱۳ بیتی نقل شده که دکتر آیدنلو آن را در مقاله‌ای جداگانه و پیش از انتشار این کتاب نقد و بررسی و با مستندات کافی انتساب آن‌ها را به فردوسی رد کرده است. بی‌هیچ گمانی ساخت و پرداخت چنین بیت‌هایی و جعل آن‌ها به نام فردوسی صرفاً با هدف ایجاد اختلاف میان مردم ایران و تخریب شخصیت فردوسی و تضعیف جایگاه شاهنامه صورت می‌گیرد. آیا دوستان منتقد به این موضوع فکر کرده‌اند که چرا چنین بیت‌های سخفیه به نام سایر شاعران ساخته و پرداخته نمی‌شود.

موضوع دیگری که در این انتقادات نمایان است انتساب زن‌ستیزی و نژادپرستی به فردوسی است. درباره هر دو اتهام نویسنده کتاب به طور مستوفی پاسخ داده‌اند. درباره زن‌ستیزی استناد تعدادی از منتقدان، در مقاله‌های مختلف باز همان بیت سخیف و مجعولی است که در هیچ یک از نسخه‌های کهن و چاپ‌های معتبر دیده نمی‌شود و سال‌هاست که شاهنامه‌شناسان با دلایل علمی و متن‌شناسی این جعل را نشان داده‌اند.

اما موضوع مهم دیگر این‌که آیا می‌توان با دیدگاه‌های امروزی نسبت به زن آثار گذشته را نقد کرد. در میان آثار گذشته اشعاری از این دست فراوان وجود دارد. برای نمونه نظامی به‌رغم شعرهای تحسین‌برانگیزی که درباره شیرین گفته است ابیات ضدزن فراوانی نیز در آثارش وجود دارد. خاقانی،

که از سرآمدان شعر فارسی است، اشعاری بسیار سخیف درباره‌ی زن دارد. او هنگامی که دخترش متولد می‌شود به صراحت می‌گوید «سرافکنده شدم» و به هنگام مرگ او می‌گوید «برفلک سرافراختم». او در جای دیگر می‌گوید:

مرا به زادن دختر چه تهنیت گویند
که کاش مادر من هم نزادی از مادر

ذکر این نکته ضروری است که این سخن از زبان خود خاقانی و نه از زبان یک شخصیت مثلاً داستانی ابراز شده است. واقعاً با وجود این همه زن‌ستیزی عریان در ادبیات رسمی ما چنانچه هدف منتقدان مبارزه با زن‌ستیزی در ادبیات فارسی باشد، شاهنامه آخرین منبعی است که منتقد می‌تواند به آن مراجعه کند و بی‌شک دست خالی نیز برمی‌گردد. اکنون باز هم این پرسش پیش می‌آید که چرا بیت‌هایی که عموم شاهنامه‌شناسان در الحاقی بودن و جعلی بودنشان اتفاق نظر دارند، باز هم مورد استناد برخی منتقدان قرار می‌گیرد. همین پرسش را درباره‌ی ضرورت مبارزه با «ترک‌ستیزی» و «نژادپرستی» در شاهنامه نیز می‌توان طرح کرد. چرا منتقدان محترم اشعاری را که نظامی در مذمت ترکان سروده است نقد نمی‌کنند.

جدا از این موارد کلی برخی از منتقدان نکاتی را طرح کرده‌اند که با برخی دیگر از سخنان‌شان در تناقض است. برای نمونه بعضی از آن‌ها اصرار دارند که فردوسی شیعه نیست. گیریم بر فرض محال فردوسی شیعه نباشد. مگر نظامی، مولوی و سعدی شیعه هستند؟ شیعه بودن یا نبودن او چه تفاوتی دارد؟ جوهر این سخن با گفتار کسی که می‌خواهد علیه نژادپرستی مبارزه کند تباین آشکار دارد. کتاب در هیئتی بسیار آراسته با حروف‌چینی و صحافی مناسب به چاپ رسیده است. از این رو باید سپاس‌گزار مسئولان انتشارات بنیاد موقوفات بود که شکل ظاهر کتاب را متناسب با محتویات آن عرضه کرده‌اند.

نگارنده در پایان آرزو می‌کند که منتقدان محترم این کتاب را بدون پیش‌داوری مطالعه نمایند و چنانچه بر آن نقدی دارند در فضایی علمی منتشر نمایند.

پی‌نوشت

۱. این موضوع به طور عمده ریشه در تضعیف ارکان هویت ملی دارد که بحثی دراز دامن می‌طلبد. اما به طور مختصر این‌که گفتمان رایج و چند دهه اخیر جداکردن مؤلفه‌های فرهنگی - هویتی ایران از هم و قرار دادن آن‌ها در مقابل هم بوده است. به این ترتیب که فرهنگ ایران پیش از اسلام را فرهنگ ملی و آنچه مربوط به پس از اسلام می‌شود فرهنگ اسلامی نامیده‌اند. این جداسازی از اساس اشتباه و باعث تضعیف هویت ملی می‌شود.

۲. نک. جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان، سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، ج. دوم، ص، ۹۴.
۳. نک. تأثیر شاهنامه بر افسانه‌های جهانی، محمد جعفری (قنواتی)، فصلنامه پاژ، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۹۷.
۴. افسانه‌های افشار، هادی غلام‌دوست، تهران، ۱۳۸۶، صص ۱۱۱-۱۱۷ و ۲۹۶-۲۹۷.
۵. افسانه‌های بزقوش، میکایل رسول‌زاده، زنجان، ۱۳۸۷، صص ۸۱-۹۰.
۶. هویت ملی در قصه‌های عامه دوره صفوی، محمد حنیف، تهران، ۱۳۹۴، صص ۱۹۱-۱۹۶.
۷. قصه‌های ایرانی (دختر نارنج و ترنج)، سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، پژوهش سیداحمد و کیلیان، تهران، ۱۳۹۵، صص ۱۴۹-۱۷۴.